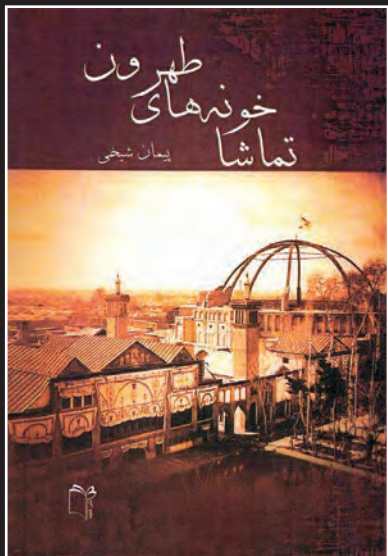


گفت‌وگو با پیمان شیخی، نویسنده کتاب تماشاخانه‌های طهران

# یادی از تماشاخانه‌های تهران قدیم



دیده بود.

معمولا در چنین حوزه‌هایی منابع نوشتاری کمتر موجود است و اطلاعات بیشتر به شیوه میدانی گردآوری می‌شوند تا شیوه کتابخانه‌ای. در مورد روش گردآوری اطلاعات و مسائل پیش‌رو در این پژوهش کمی توضیح دهید.

عموم تحقیقات من بر پایه تحقیقات میدانی بوده است. پای صحبت پیرمردهای قدیمی تهران نشستیم. پای صحبت هنرمندان پیشکسوت تئاتر نشستیم. پیرمردهایی که می‌گویم بچه

تهرون‌های قدیم بودند که تئاتر هم تماشا کردند یا اتمسفر و فضای لاله‌زار را خوب می‌شناختند و خاطراتشان را در مورد محله‌شان و هنر آن زمان و فضای حاکم بر آن زمان گفتند. بخش دیگری هم تحقیقات کتابخانه‌ای بوده که از یک‌سری از مقالات قدیمی و یادداشت‌های روزنامه‌ها و مجلات قدیمی بوده است. کتاب ناصر حبیبیان خیلی توانست به من کمک کند، چون علاوه بر این که تحقیقات کتابخانه‌ای خودش را تحت‌عنوان پایان‌نامه ارائه کرده، منابعش را نیز ذکر کرده بود که آدرس خیلی خوبی برای من بود که به این منابع مراجعه و استفاده کنم. جای دارد از ناصر حبیبیان به‌عنوان یک ایرانی که قلیش برای تئاتر و کنشورش می‌تبد، تشکر کنم.

با توجه به این که در کتاب حاضر، تماشاخانه‌های اندکی معرفی شده‌اند، آیا پژوهش و معرفی سایر تماشاخانه‌ها ادامه‌دار خواهد بود و شاهد چند جلد شدن این اثر خواهیم بود؟  
بله. من از سال ۱۳۹۰ تا ۱۹۴۰ از طریق شبکه رادیویی نمایش، برنامه‌های را تحت‌عنوان تماشاخانه روی آنتن بردم که خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت. ۵۸ تا تماشاخانه قدیمی را من طی آن چهارسال در قالب برنامه ۱۵ دقیقه‌ای معرفی کردم که جمعه به جمعه پخش می‌شد و فکر می‌کنم که دوشنبه یا سه‌شنبه هفته بعدش هم آخر شب تکرار پخش می‌شد. کتاب اصلی تماشاخانه‌های طهران با عکس و توضیحات بریده چرایی و پوستری و دست‌خط هنرمندان قدیمی و نمایشنامه‌های قدیمی دست‌نویس، دست‌کم در چهار جلد ۵۰۰ یا ۶۰۰ صفحه‌ای که قبلا فکر می‌کردم در دو جلد خلاصه می‌شود، رو به پایان است و فکر می‌کنم آن‌شاه‌الله در چندماه آینده به پایان می‌رسد.

پژمان دادخواه | پیمان شیخی گوینده و مجری رادیو و تلویزیون است که سال‌ها در حوزه رسانه حضور داشته است. وی همچنین علاقه زیادی به حوزه تهران‌شناسی داشته و حاصل این علاقه و دبستگی انتشار مقالات و مصاحبه‌های زیادی است. کتاب تماشاخانه‌های طهران اثر جدید پیمان شیخی است که در آن به معرفی تماشاخانه‌های قدیمی تهران در قالب چندین فصل پرداخته است. برای اطلاعات بیشتر درباره نگارش این اثر با پیمان شیخی گفت‌وگو نشستیم.

قبل از این که به بحث درباره جدیدترین اثر پژوهشی شما در حوزه تئاتر بپردازم، دوست دارم علت علاقه و دبستگی شما را به تهران قدیم و به‌طور کل مقوله تهران‌شناسی بدانم. این علاقه از کجا ناشی می‌شود؟

۷۳ سال قبل آقاخان من از تبریز به تهران مهاجرت کردند و خانواده مادری من هم چند سال بعد از آن به تهران مهاجرت کردند. تهران قدیم یادآور خاطرات جوانی آقاخان من است و از آن جایی که من آقاخانم را ابرمرد زندگی‌ام می‌دانم، هر جایی در مقوله تهران قدیم و در نقشه تهران قدیم وقتی پا می‌گذارم، به یاد ایشان می‌افتم. به خصوص که ایشان از بزرگان بازار کفاش‌های تهران بودند و وقتی من وارد بازار کفاش‌ها می‌شوم، به دنبال جای پای ایشان می‌گردم و حس می‌کنم که شاید یک روزی ایشان همین‌جا گام گذاشته‌اند. گو این که کف آن‌جا تغییر کرده و عوض شده، ولی فضای حاکم بر آن‌جا دوست دارم و یادآور آقاخانم است. از سوی دیگر به نظر من ما یک آیین سیاسی‌گذاری از بدو اجدادمان داشته‌ایم که متأسفانه زندگی ماشینی باعث شده است فراموش کنیم. یا خیلی از ما فراموشش کرده‌ایم و بخشی از ما هم گاهی به یادش می‌افتیم و گاهی فراموشش می‌کنیم. من براساس آیین سیاسی‌گذاری که از تهران دارم، به تهران علاقه‌مندم. به خاطر این که ۷۳ سال پذیرای خانواده من بوده و خودم را مدیون این شهر می‌دانم. در شرق تهران زندگی کردم و در یکی از محله‌های اصیل تهران قدیم کنسیدم و بزرگ شدم. این دلیل علاقه‌ام به تهران قدیم است.

چه شد که موضوع تماشاخانه‌های قدیمی تهران را برای تحقیق انتخاب کردید؟  
من از سال ۱۳۷۵ تحقیقات مکتوبی را در مورد تهران قدیم و مطالعاتم را در این زمینه شروع کردم. با توجه به این که خانواده من سال‌های سال در تهران زندگی کرده‌اند، خاطراتشان برای من جذاب‌تر شد و خیلی بیشتر توانست به من کمک کند. سال ۱۳۸۲ که وارد سایت ایران تئاتر شدم هم‌کاری‌ام را با مرکز هنرهای نمایشی از آن سال تا به حال آغاز کردم -در پست‌های مختلف انجام شده است- در آن موقع تصمیم گرفتم از مصاحبه‌هایی که در سال‌های گذشته از پیشکسوتان تئاتر و بزرگان هنر کشورمان داشتم، استفاده کنم و کار تحقیق را روی تماشاخانه‌های قدیمی که جزء لاینفک هنرپیشه‌های پیشکسوت است، آغاز کنم و کارم را از آن موقع شروع کردم. در این اثر تماشاخانه‌ها از تکیه دولت تا تئاتر شهر معرفی می‌شوند. طبق چه معیاری و براساس چه اولویت‌هایی این تماشاخانه‌ها جهت پژوهش انتخاب شده‌اند؟

هیچ معیاری نبوده است. کتاب اصلی تماشاخانه‌های طهران -که با عکس و پوستری و برشور و بریده چرایی که اینها همه مربوط به دهه‌های ۲۰ و ۳۰ است و بعضی‌ها به دهه ۴۰ می‌خورد و اطلاعات شخصی من است و در هیچ تماشاخانه‌ای این چیزهایی که می‌گویم وجود ندارد- در حال آماده‌سازی است و چندسال است روی آن دارم کار می‌کنم. تصمیم گرفتم برای این که منبع درآمدی هم باشم، هر از گاهی مقاله‌های در مورد یکی از تماشاخانه‌های قدیم تهران بنویسم و از طریق سایت ایران تئاتر که خودم را متعلق به آن‌جا می‌دانم، منتشر کنم و این کار را انجام دادم. ۱۱ تماشاخانه که حدود ۱۵ یا ۱۶ مقاله شد، یعنی تماشاخانه سنگلج در سه نوبت و سه مقاله و سه بخش منتشر شد. همه اینها را گردآوری کردم و نشر غنچه استقبال کرد، چون نشر غنچه کتاب نخست من را تحت‌عنوان خاطرهبازی پیشکسوتان تئاتر منتشر کرده و بازتابش را



همین‌روست که معشوق‌ها پیری و مرگ را با هستگی قلب‌ها، زمان‌سنج‌های خون می‌سنجند.

شماره‌های مارگریت یورسنار، از آن دسته آثار ادبی است که به آسانی تن به تعریفی سراسر نمی‌دهد و در برابر هر چه که آنها را تحت یک ژانر مشخص طبقه‌بندی می‌کند، از خود سرسختی نشان می‌دهد و این سرسختی در برابر هر قالب و ژانر مشخص، این لغزان بودن میان انواع نوشتار از شعر و قصه تا نمایشنامه و تکنوگاری و یادداشت‌های شخصی از یکسوی بازمی‌گردد به چند وجهی بودن یورسنار و تسلطش بر انواع شیوه‌های نوشتار و از سوی دیگر به خود آن مفاهیمی که کتاب یورسنار، حول آنها سازماندهی شده است: عشق و هر آنچه از آن زاده می‌شود و زخمی که از آن به جا می‌ماند. درحقیقت شماره‌ها کتابی است که به آسانی به چنگ رتبه‌بندی‌های تاریخ ادبیاتی نمی‌افتد و درعین این که تاریخ ادبیات، آن هم کلاسیک‌ترین بخش‌های این تاریخ، یعنی یونان باستان را به درون احضار می‌کند، از پذیرش هر قالب کلاسیکی تن نمی‌زند و سبک خود را می‌سازد. سبکی برآمده از دل تقلائی آمیخته به رنج و درد، برای بیان امری بی‌انپذیر و درعین حال، بیان‌ناپذیر بودن آن.

تأملات و جمله‌های قصار، همه درباره آن حدیث نامرکز، عشق.

شماره‌ها از منتقدان درباره این کتاب به این باورند که عشق در شماره‌ها، همچون شبح، همچون یک جای خالی، پیرامون متن پرسه می‌زند بی آن که خود را تمام و کمال به دست نویسنده‌ای بسپارد که در صدد ثبت این تجربه است. پس نوشتن عشق در واقع، نوشتن شکست نویسنده در نوشتن عشق است و همین شکست است که سبک یورسنار را در شماره‌ها به وجود آورده است. شکستی که به مثابه عصاره هنری و زیبایی‌شناختی نیک‌عاشقانه، به جا مانده است.

در نوشته پشت جلد می‌خوانیم: برای کسانی که عاشق‌اند زمان محو شده است، زیرا عاشقان قلبشان را می‌کنند و می‌دهند که آسوده می‌گردند و نوید می‌شوند و از معشوق‌شان هستند؛ و از همین‌روست که به هزارها مرد و زن که معشوق‌شان نیستند، اعتنا نمی‌کنند و از همین‌روست که آسوده می‌گردند و نوید می‌شوند و از

## درباره شماره‌های مارگریت یورسنار عشق و زخمی که به جامی گذار د...

یولادامین | شماره‌ها عنوان کتابی است از مارگریت یورسنار که رضا رضایی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است. این کتاب که با طراحی ساعد مشکی در نشر مشکی عرضه شده، مجموعه داستان‌های مارگریت یورسنار است که با زبانی خاص نوشته شده و خواننده را با نوعی دیگر از ادبیات آشنا می‌کند.

شماره‌ها را از مقوله شعر منشور نامیده‌اند؛ با مجموعه‌ای از تأملات یا کلمات قصار. این تأملات را می‌توان داستان‌های کوتاه نیز به شمار آورد. درباره شماره‌ها همچنین باید گفت که سرچشمه این تأملات یادداشت‌هایی است که مارگریت یورسنار در پی بحران عشقی نوشته است. کتاب شامل ۱۰ دسته تأملات است و ۹ روایت که لایه‌لای این تأملات آمده است.

مارگریت یورسنار داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، شاعر، خودزندگی‌نامه‌نویس، مترجم و نقاد است. این نویسنده فرانسوی ۲۳ سال‌ها را در سال ۱۹۳۶ زمانی که سرگذشت شخصیت‌های واقعی یا خیالی (از جمله آنتیگونه، آخیلس، فایدرا، مریم مجدلیه، لانا ساپف و...)

را با خاطره عشق و سودای دوره جوانی خویش می‌آمیزد و روایتی نو از داستان‌های کهن به دست می‌دهد. روایتی سراسر شور و شیفتگی، آمیزه خیال و خاطره، سرشار از



خاطرات تاریکی: مبهم‌های کوتاه تاریکی تلخ

## خرده‌رمان‌های کم‌دی‌های بی‌رحم انسان!

کتاب خاطرات تاریکی: مبهم‌های کوتاه تاریکی تلخ شامل ۱۲۰ داستان می‌نی‌مال با نثری شاعرانه و گاه خیال‌انگیز از مارسل بنالو نویسنده فرانسوی است. این کتاب که برخی از آن به‌عنوان مجموعه رمان می‌نی‌مال نیز یاد کرده‌اند، در بردارنده مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه از این نویسنده است که از سویی متأثر از سورتالیسم بوده و از سوی دیگر از ادبیات فانتاستیک ویژه بنالو بهره می‌برد. بنالو در این کتاب نخستین کتابی است که از این نویسنده به فارسی ترجمه و منتشر شده. با نثری شاعرانه و به همراه توصیف‌های بدیع، تصویری عجیب و درعین حال گیرا برای مخاطب خود خلق کرده است. الگوی او در روایت داستانی شروع یک قصه با توصیف‌های عادی است و رفته رفته مخاطب خود را با زبانی سرد و خونسرد به فضایی عجیب هدایت می‌کند. این کتاب برای نخستین‌بار در قالب قصه در سال ۱۹۴۱ منتشر می‌شود و پس از آن با افزوده شدن ۱۰ قصه دیگر در سال ۱۹۴۲ تجدید چاپ می‌شود. انتشارات گالیمار فرانسه این کتاب را در قالب ۶۴ قصه در سال ۱۹۴۴ منتشر می‌کند و پس از آن در سال ۱۹۵۹ کتاب با ۱۱۹ داستان بار دیگر منتشر می‌شود و نسخه جدیدی از آن نیز در سال ۱۹۷۲ منتشر



است و روایف و دنیا، دنیای او، شبیه رویاهای اوست - یعنی به همان نسبت که از موجوداتی برساخته از گوشت و استخوان بر است، مملوست از اشباحی تاریک و سایه‌وار.

درباره این نویسنده منابع مکتوب زیادی در زبان فارسی وجود ندارد، اما در یکی از معدود نوشته‌های چاپ‌شده درباره بنالو نوشته شده: این نویسنده از جرگه نویسندگان سورتالیست بود، اما پس از انتشار سه کتاب خاطرات تاریکی: مبهم‌های کوتاه تاریکی تلخ، تجربه شب و یادداشت‌های روزانه یک مرده در سورتالیسم نمی‌ماند و آن را با درآمیختن با ادبیات فانتزی مال خود می‌کند. او از الگوهای کلاسیک، هم در سورتالیسم و هم در ادبیات فانتزی

فاصله می‌گیرد و قصه‌هایی برای ما می‌گوید که در همین نزدیکی و در روشنی روزمرگی خود ما رخ می‌دهد، نه در اقیانوس دور دست و در یک ناگه‌آباد، قصه‌های بنالو با اتفاقی روزمره شروع می‌شوند، اما کم‌کم از این نور به سمت سایه‌های غریب می‌خزد. امری غریب که به‌ظاهر نسبتی با واقعیت ندارد، اما گاه بالاتر از هر واقعیتی چهره پنهان زندگی را برآیند رو می‌کند. قصه‌های بنالو فضاهایی آشوب‌زده را نشان می‌دهند، مکان‌هایی که در ابتدا عادی و بی‌خطر به نظر می‌رسند، اما هر لحظه امکان دارد این فضا بشکند و خواننده به دنیایی وهمناک و غریب پرتاب شود. فضای

## درباره رمان ممانی نوشته احمد درخشان دست‌آز هر امید بشوی



بشوی. پیش از شروع متن رمان، این جمله از ابوالمعالی نصرالله منشی، نویسنده کلیله و دمنه درج شده است: هر که خواهد که کشتی بر خشکی راند و بر روی آب دریا اسب تازی کند بر خویشتن خندیده باشد.

در قسمتی از این رمان می‌خوانیم: ترنس در کوچکی را که گوشه اتاق بود، باز کرد و خم شد و بیرون رفت. اتاق بغلی بزرگتر بود و به تمیز و آفتاب نبود که آقای کهنورد وسط آن ایستاده بود و به ترنس نگاه می‌کرد که داشت قوری را از روی سماور برمی‌داشت.

رفت کنار در کوچک ایستاد و به آندک بزرگتر نگاه کرد. تیرهای چوبی سقف و دو تا ستون وسط اتاق سیاه بودند. چشم‌های آقای کهنورد بی‌تنور گشت ولی چیزی نیافت اما حدس زد نزدیک در ورودی باشد. دری که به حیاط باز می‌شد، دقیق که شد، سینی سیاه بزرگی را دید که

روی تنور چپه شده بود. فکر کرد جای تنور را می‌داند؛ از قبل، پیش از آن که وارد خانه شود. ترنس بر گشت و نگاهش کرد. وقتی دید آقای کهنورد نگاهش می‌کند، لیخندی زد و تابی به اندامش داد و قوری را روی سماور گذاشت. دار قالی گوشه اتاق افتاده بود و فرش نیمه‌کاره به بند کشیده شده بود. برگشت نشست روی زمین و به دو تا متسکای بزرگی که روی هم گذاشته شده بود، تکیه زد و کج نشست. لحظه‌ای خودش را در هیبت کدخدایید که به متکا تکیه داده دارد، موزیانه ترنس را دید می‌زند. جا خورد. خودش را از متکا کند و چهارزانو نشست. ترنس سینی چای را زمین گذاشت و رو به روی معلم نشست. معلم یکهو بلند شد. ترنس با نگاهی ترسیده پرسید: چی شد؟ باید برم. انگار زده به سرم که این وقت شب... ادامه داد و به طرف در به راه افتاد.

